

# سوسیالیسم در گُردستان امکانات و موانع

"بخش دوم"

نوشته: ماهان

در صفحه ۹ آمده است:

"بخش اعظم و اکثریت مردم گُردستان را کارگران و زحمتکشان تشکیل میدهند که از قبل فروش نیروی کارشان امرار معاش میکنند [...] این وضعیت و شرایط برای یک جامعه فاجعه‌آور است و میتواند به تنهایی محمل و انگیزه مهمی برای ناهنجاری‌های اجتماعی، اعتراضات گسترده و وسیع و حتی قیام باشد. وضعیتی که در گُردستان ما همیشه شاهد آن هستیم"

نخست باید گفت، اکثر مردم گُردستان از فروش نیروی کار خود امرار معاش نمیکنند. متأسفانه در آمارهای رسمی هم بطور روشن و دقیق و از آن هم مهم‌تر بر اساس تعریفی روشن از طبقه کارگر شمار کارگران نه تنها در مورد گُردستان بلکه در مورد مناطق دیگر هم داده نمیشود. اما بر اساس آمارهایی که بطور کلی در مورد شاغلان و در مورد رشته‌های مختلف فعالیت وجود دارد (مثلاً در سالنامه آماری کشور) و آمارهای مربوط به معادن و صنایع و کشاورزی (که هم در سالنامه آماری کشور هست و هم انتشاراتی جداگانه دارد) می‌توان رقمی تقریبی با حدود ده درصد در مورد شمار کارگران در ایران و یا مناطق مختلف به دست آورد.

بر اساس تعریف طبقه کارگر همچون کسانی که نیروی بدنی یا فکری خود را برای فروش عرضه میکنند<sup>۱</sup> و خود فاقد وسایل تولید و کارند؛ و با تجزیه و تحلیل جدول‌های آمار (سالنامه آماری کشور) که بدان اشاره شد در حال حاضر کارگران گُردستان ۳۰ تا ۳۵ درصد جمعیت فعال این منطقه را تشکیل میدهند (جمعیت فعال = جمعیت شاغل + بیکاران جویای کار).

جمعیت فعال کنونی فقط استان گُردستان حدود ۴۰۰ هزار نفر است. کارگران استان گُردستان را رقمی حدود ۱۴۰۰۰۰ تا ۱۵۰ هزار نفر را تشکیل می‌دهند و این رقم شامل کارگران صنعت و معدن، ساختمان، کارگران مزدی کشاورزی، کارگران برق و گاز و آب، کارگران حمل و نقل و ارتباطات و مخابرات، فروشندگان مزدبگیر (نه دکان‌داران) بخش اعظم معلمان، بخش اعظم کارکنان مزدی خدمات پزشکی و درمانی (بهباران، بهورزان، پرستاران، کارگران فنی و خدماتی بیمارستان، حتی بخشی از تکنسین‌ها و غیره)، بخش مهمی از کارمندان عادی ادارات و مؤسسات خصوصی،

<sup>۱</sup> می‌گوئیم برای فروش عرضه میکنند و نمی‌گوئیم می‌فروشند چون برخی از آنان (یعنی بیکاران) موفق به فروش نمی‌شوند اما بیکاران هم (یا بخش اعظم آنها) جزء کارگرانند.

شهرداری‌ها و غیره میشود. ۶۵ درصد بقیه جمعیت فعال شامل دهقانان<sup>۲</sup> (اعم از فقیر، متوسط یا غنی) خرده‌بورژوازی شهری و روستائی (پیشه‌وران و کاسبکارانی که صاحب وسایل تولید و کار خود هستند)<sup>۳</sup> سرمایه‌داران، مستغلات‌داران، زمینداران، مدیران دولتی و خصوصی، آخوندها و نیروهای نظامی (ارتش و پاسدار)، انتظامی، امنیتی و غیره هستند. دهقانان حدود ۲۵ تا ۳۰ درصد جمعیت فعال را تشکیل میدهند.

کارگران کُردی که من در این نوشته از آنها حرف زدم (و محاسبه را تنها در مورد استان کُردستان در نظر گرفتم در حالی که باید استان کرمانشاه و بخشی از آذربایجان غربی و مناطق دیگر را نیز در نظر گرفت- رفقا "نقشه کُردستان" را بهتر از من میدانند!) کارگران کُردی هستند که مقیم کُردستان‌اند و با بورژوازی کُرد یا غیر کُرد در همان سرزمین و با دولت مدافع سرمایه‌داران و زمینداران در همان کُردستان درگیرند و مبارزه میکنند، بنابراین در تحلیل کُردستان. ("در انفکاک از ایران! بقول رفیق سامی") باید اساساً همین کارگران کُرد مقیم در نظر گرفته شوند که با یک حساب سرانگشتی و با در نظر گرفتن کرمانشاه و بخشی از آذربایجان غربی و دیگر مناطق کُردنشین شاید شمار آنها به ۴۰۰ یا ۵۰۰ هزار نفر برسد. مبحث «دیاسپورای کُرد» بحث جداگانه‌ایست.

در صفحه ۱۰ گفته شده:

"بورژوازی کُردستان را در اوایل اغلب مالکان عمده که در نتیجه اصلاحات ارضی نیم بند و از بالا و با فروش زمینهایشان سرمایه‌های کلانی به جیب زده بودند و یا از فنودالهای بزرگی که هنوز قسمت زیادی از زمین‌هایشان را در اختیار داشتند تشکیل می‌داد."

به نظر میرسد رفیق سامی پول و سرمایه را با هم اشتباه گرفته است. سرمایه در روند گردش خود شکل پولی (یا پول-سرمایه) به خود می‌گیرد ولی هر پولی سرمایه نیست. پولی که مالکان از بابت فروش زمینهایشان به کشاورزان به دست آوردند سرمایه نیست بلکه قیمت زمین است که همان اجاره متراکم است که به خاطر حق مالکیتشان به آنها تعلق میگرفت. در حالی که سرمایه، کار متراکم است و نه اجاره متراکم. تا هنگامیکه این مالک پولدار پولش را در رابطه صنعتی، تجاری، یا بانکی (یعنی سرمایه تجاری، صنعتی، استقراضی) به کار نیانداخته نمی‌توان او را سرمایه‌دار نامید هر چند میلیاردها پول داشته باشد. سرمایه یک رابطه اقتصادی-اجتماعی است نه یک شیء (چون زمین ماشین و غیره) نکته مهم دیگر این است که با آنکه زمین یک وسیله تولید بسیار مهم و بنیادی است اما زمین سرمایه نیست خواه متعلق به سرمایه‌دار باشد یا نباشد و زمیندار غیر سرمایه‌دار است<sup>۴</sup>. مسلم است که تأسیسات روی زمین (ساختمان، پی سازی،

<sup>۲</sup> - روشن است که حساب کارگران کشاورزی را از کل جمعیت فعال در کشاورزی جدا کرده‌ایم و آنها را جزو کارگران در نظر گرفته‌ایم.

<sup>۳</sup> - صاحبان مشاغل آزاد مانند پزشکان مطب‌دار، وکلای دادگستری، حسابدارها و کارشناسان مستقل، بخش مهمی از هنرمندان و نویسندگان و غیره . . . .

<sup>۴</sup> - منصور حکمت زمین و سرمایه زمیندار را با هم قاطی میکند و فرق بین آنها را نمی‌فهمد او در «یک دنیای بهتر» مینویسد: "کل ارزش اضافه حاصل از استثمار طبقه کارگر اساساً از طریق بازار و نیز از مجرای سیاست‌های مالی و پولی دولتها میان بخشهای مختلف از ماحصل این استثمار طبقاتی است". درست است که ارزش اضافی استثمار شده از طبقه کارگر توسط سرمایه

نهرکشی، پُل و غیره) سرمایه‌اند یا می‌توانند سرمایه باشند اما زمین به خودی خود سرمایه نیست: سرمایه کار متراکم است و زمین به خودی خود محصول کار نیست، کارمتراکم نیست. قیمت زمین در واقع بهای حق مالکیت زمین است. بنابراین وقتی که بورژوازی در گُردستان (یا هر جای دیگر) مورد بررسی قرار می‌گیرد نباید نخست درصدد شمارش ثروتمندان و پولداران بود بلکه باید در مرحله اول تجارت، صنعت، کشاورزی و بانک و مؤسسات مالی را در نظر گرفت و حرکت سرمایه (ارزشی که گرایش به خود افزائی دارد) و شکل‌های مختلف آن را مطالعه کرد و مالکیت آن را بررسی نمود یعنی دید که آیا مثلاً در تجارت و مبادله، تجار عمده وجود دارند یا نه و چه نقشی دارند (در رابطه با تولید کنندگان شهری و روستائی از یک طرف و در رابطه با سرمایه‌های بیرون از گُردستان از طرف دیگر) یا در تولید (اعم از تولید صنعتی، کشاورزی و خدمات) چه اندازه از این تولید در درون روابط بورژوائی صورت می‌گیرد (تجمع وسایل تولید در یک طرف و نیروی کار فاقد وسایل تولید در طرف دیگر) و نقش اینها در جامعه و اقتصاد چیست و غیره. وقتی که چنین بررسی‌هایی صورت گرفت آن زمان می‌توان به توزیع رسید و آن هنگام از ثروتمند و فقیر و غیره صحبت کرد.

در صفحه ۱۱ ستم عمومی ملی که بر مردم گُرد از جمله بورژوازی گُرد وارد میشود مورد بررسی قرار می‌گیرد و گفته میشود که حقوق ملت‌های مختلف ساکن ایران از جمله ملت گُرد در همه زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نادیده گرفته میشود و پامال می‌گردد. سپس رفیق سامی می‌افزاید:

«بازتاب سیاسی چنین سیاست‌هایی امروز در جامعه گُردستان شکل‌گیری و وجود یک جنبش عظیم اجتماعی و توده‌ای علیه این سیاست‌ها در میان مردم گُردستان مستقل از دیگر بخش‌های ایران علیه حکومت مرکزی است. جنبشی که در واقع ستون اصلی و نیروی محرکه چنین مقاومتی را در اساس کارگران و زحمتکشان تشکیل میدهند و ریشه در تاریخ و گذشته دارد و هم اکنون بیش از سه دهه است که در عرصه‌های مختلف بی‌وقفه ادامه دارد. اما هم‌چنانکه می‌دانیم جنبش گُردستان در درون خود یک جنبش یک‌دست و واحدی نیست دارای گرایش‌های متفاوت سیاسی است» (تأکید از من است).

نویسنده سپس در مورد احزاب و گرایش‌های مختلف در گُردستان سخن می‌گوید: گرایش ناسیونالیستی و گرایش سوسیالیستی. نویسنده به‌درستی می‌گوید که احزاب در برخورد به مسایل سیاسی «در نهایت در خدمت طبقات اجتماعی درون جامعه قرار می‌گیرند» (صفحه ۱۲). اما خود نویسنده درباره ماهیت «جنبش عظیم اجتماعی و توده‌ای علیه این سیاست‌های (سیاست‌های رژیم جمهوری اسلامی) در میان مردم گُردستان» که «مستقل از دیگر بخش‌های ایران علیه حکومت مرکزی است» حرفی نمی‌زند. ماهیت این جنبش چیست؟ البته بطور ضمنی و در خلال نقدی که به نیروهای دیگر (حزب دمکرات گُردستان ایران و حزب کمونیست ایران) می‌شود، خواننده می‌فهمد که منظور نویسنده از جنبش

---

مولد، به صورت سود (سرمایه صنعتی و تجاری)، بهره (سرمایه استقراضی) و اجاره (سهم مالک زمین، معدن، جنگل و غیره) تقسیم میشود اما این بدان معنی نیست که مالک زمین، سرمایه‌دار است و یا مالکیت زمین سرمایه است. در دید حکمت زمینداران جزئی از «بخش‌های مختلف» سرمایه‌دارانند و اجاره سهمی است که سرمایه میبرد یعنی (مالکیت زمین همان سرمایه است) این عدم فهم الفبای مارکسیسم است.

عظیم اجتماعی توده‌ای در گُردستان دو چیز است: یکی حق «مردم گُرد» در تعیین سرنوشت خود و دیگری مسائل مربوط به «عدالتخواهی»، «برابری»، «زندگی انسانی»، «آزادی بی قید و شرط سیاسی» و غیره ...

در مورد «حق مردم گُرد در تعیین سرنوشت خود» باید پرسید چرا نویسنده اصطلاح شناخته شده (هم در ادبیات مارکسیستی و هم در ادبیات سیاسی به‌طور کلی) حق ملل (و در اینجا ملت گُرد) در تعیین سرنوشت خود را به‌کار نمی‌برد؟ هر چند در جاهای دیگر نوشته رفیق سامی به ملت و حق ملل اشاره می‌کند اما او از کاربرد صریح «حق ملت گُرد در تعیین سرنوشت خویش» ظاهراً آبا و اکره دارد.

باید بین ملت و ناسیونالیسم بین خواست آزادی ملی از یکطرف و ناسیونالیسم از طرف دیگر فرق گذاشت. هر کس از ملت سخن گفت ناسیونالیست نیست. همانگونه که هر کس از مبارزه اقتصادی طبقه کارگر حرف زد اکونومیست نیست و یا هر کس از ضرورت مبارزه سندیکائی سخن گفت سندیکالیست نیست و یا هر کس که از ضرورت از میان رفتن قدرت دولتی (در روند محو طبقات) سخن گفت و یا از ضرورت اعمال قدرت سیاسی توسط توده‌های مسلح و نه حکومت حزبی سخن گفت آنارشویست نیست. در یک بحث جدی نباید از اینکه اشخاصی ناآگاه و مغرض ممکن است «انگ بزند» هراس داشت. به‌نظر می‌رسد علت اصلی عدم تصریح حق ملت گُرد در تعیین سرنوشت خود و یا بطور کلی حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود – که شامل حق تشکیل دولت مستقل است – از جانب رفیق سامی هراس از «انگ خوردن» نبوده است. تصور من این است که علت اصلی این عدم تصریح آن است که او به تفاوت بین ملت و مردم توجه نکرده یا اصولاً به چنین تفاوتی قائل نبوده است. همان‌گونه که رفیق سامی – چنانکه دیدیم – پول و سرمایه، زمین و سرمایه را با هم قاطی کرده ملت و مردم را نیز با هم قاطی کرده است.

ملت، مترادف و معادل مردم نیست. هر مردمی را نمی‌توان ملت نامید. ملت در مرحله معینی از تکامل اجتماعی – اقتصادی (یعنی از زمان گذارنهایی جامعه فئودالی به جامعه سرمایه‌داری) به‌وجود می‌آید و در مرحله معینی، یعنی در روند زوال طبقات و همراه با زوال طبقات از میان می‌رود. به‌عبارت دقیق‌تر در پایان دوره فئودالی با شکل‌گیری ملت مواجهیم، ملت در سراسر دوران سرمایه‌داری وجود دارد و جهانی شدن سرمایه، ملت‌ها و دولت – ملت‌ها را از بین نمی‌برد و بر خلاف تصور عده‌ای مانند (نگری دهاردت<sup>۵</sup>) نهادهای جهانی اقتصادی و سیاسی سرمایه مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان جهانی تجارت، شرکت‌های چندملتی، سازمان ملل و غیره جای ملت‌ها، دولت‌های ملی و نهادهای ملی را نمی‌گیرند. این نهادهای بین‌المللی خود محصول و ساخته بزرگترین دولت – ملت‌های سرمایه‌داریند.

<sup>۵</sup> دیدگاه‌های «نگری دهاردت» در دو کتاب «امپراتوری» (منتشر شده در سال ۲۰۰۰) و «مولتی تود [خیل]، جنگ و دمکراسی در عصر امپراتوری» ۲۰۰۴ به تفصیل آمده است.

در دوره سوسیالیسم (دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم که هنوز طبقات وجود دارند) ملت هنوز وجود خواهد داشت، هر چند محتوای آن عوض میشود.<sup>۱</sup> میتوان گفت تا سلطه کامل سوسیالیسم بر جوامع بشری و وجود طبقات ملت وجود خواهد داشت. با گذار به کمونیسم و محو طبقات ملت نیز از میان میرود.

ملت چیست؟ ملت شکل معینی از همزیستی طبقاتی در جامعه است که در آن تولید کالائی سلطه دارد یا در روند سلطه‌یابی است. این شکل همزیستی طبقاتی برخلاف جامعه برده‌داری (که آن‌هم بر پایه همزیستی برده و برده‌دار استوار است)، مبتنی بر آزادی جسمی شخص و مالکیت فردی است و بر خلاف جامعه فئودالی (که آن‌هم بر پایه همزیستی زمیندار، فئودال و رعیت وابسته استوار است و متکی بر سیستمی از رسته‌ها و رتبه‌ها و به‌طور مشخص اشراف، روحانیان و دارای امتیاز ویژه و عوام یا رسته سوم بدون امتیاز است). ملت نه مبتنی بر امتیاز بلکه مبتنی بر حق است (حق یا حقوق یعنی یک رشته امکان‌ها و اختیارات که به لحاظ تنوریک متعلق به همه یا عموم است نه به عده‌ای خاص و در اینجا اساساً حق هر کس به جسم خود و به مالکیت جغرافیائی معین، زبان تجاری، حقوق و اداری مشترک و یک رشته نهادهای حامی تولید و اقتصاد کالائی (مثلاً نظام حقوقی یکسان یا مشابه) را می‌طلبد. در مرحله معینی از تکامل تولید کالائی و سرمایه‌داری و مبارزه طبقاتی با فئودالیسم و بر ضد موانع دیگر تولید کالائی و بازار داخلی (از جمله، ضد سلطه خارجی). دولت ملی به وجود می‌آید که دولت بورژوانی است و به میزان رشد و تکامل مبارزه توده‌ها و دخالتشان در سیاست و مبارزه این دولت خصلت دموکراتیک میتواند داشته باشد اما دموکراتیک بودن آن الزامی نیست. این دولت که بیانگر اقتدار و حاکمیت طبقه بورژوا (یا دهقان و خرده بورژوازی که آنان نیز خواهان تولید کالائی‌اند) این حاکمیت را به "ملت" همچون پدیده‌ای مجرد، غیر طبقاتی و غیر تاریخی نسبت می‌دهد، همان‌گونه که در مبارزه خود بر ضد فئودالیسم منشاء حاکمیت را "ملت" مینامد.

ویژگی‌هایی که برای ملت به آن اشاره شد دارای پیوند ارگانیک با یکدیگرند.

✓ تاریخی بودن پدیده ملت و پیوند آن، نظام اقتصادی – اجتماعی معین صریح و روشن است و به همین دلیل زوال ملت در آن مستتر است

✓ تفاوت ملت با دیگر اشکال همزیستی طبقاتی روشن است

✓ وجود طبقات در ملت تصریح گشته و ملت هم‌چون پدیده‌ای فوق طبقاتی یا غیر طبقاتی در نظر گرفته نشده است.

---

<sup>۱</sup> مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست می‌نویسند، کمونیست‌ها را به الغای کشور و ملت متهم میکنند. طبقه کارگر میهن ندارد ما نمی‌توانیم از آنان چیزی را که ندارند بازستانیم. از آنجا که پرولتاریا باید پیش از هر چیز سلطه سیاسی به دست آورد، خود را به طبقه رهبر ملت تبدیل کند باید خود را بمثابة ملت متشکل نماید. تا این حد، خود پرولتاریا ملی است، اما نه در معنای بورژوائی کلمه. (تأکید از من است)

این درک از ملت با درکی که ملت را محصول دولت بورژوائی می‌داند یا با آن یکی فرض میکند مرزبندی دارد: ملت همچون شکل معین همزیستی طبقاتی در جامعه‌ای با تولید کالائی که خصوصیت اصلی آن بالاتر توضیح داده شد - مقدم بر دولت بورژوائی و زمینه شکل‌گیری این دولت است. ملت هنگامی که هنوز دولت ملی تشکیل نشده در واقع همان جامعه مدنی است (در مفهومی که هگل و مارکس این اصطلاح را به کار می‌بردند). یعنی ملت پدیده‌ای مادی است. این درک از ملت همچنین با دیدگاه‌های ایده‌آلیستی و ذهنی گرایانه که ملت را محصول ناسیونالیسم میدانند مرزبندی دارد. ناسیونالیسم یک جنبش سیاسی و ایده یا مکتبی سیاسی است که در آن موضوع سیاست ملت است (به قول بعضی از سیاست‌شناسان ناسیونالیسم مکتبی است که در آن مرزهای سیاسی و مرزهای فرهنگی برهم منطبق‌اند یا واحد سیاسی منطبق بر واحد فرهنگی است). ناسیونالیسم مقدم بر ملت نیست بلکه پس از ایجاد ملت‌ها و برخی دولت‌های ملی ناسیونالیسم بوجود آمد.<sup>۷</sup>

به بحث رفیق سامی در مورد «حق مردم گُرد در تعیین سرنوشت خود» برگردیم. رفیق سامی با آنکه تعریفی از ملت به دست نمی‌دهد (یعنی روشن نمی‌کند آیا درک منصور حکمت از ملت را همچون «یک خرافه» و یا «اسطوره ساخته و پرداخته ناسیونالیسم» می‌پذیرد یا درک دیگری دارد) و به طور صریح از حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود و از جمله تشکیل دولت ملی حرف نمی‌زند. اما در عمل حق ملت گُرد را در تشکیل دولت ملی خود می‌پذیرد ولی به این روند نام برقراری سوسیالیسم در گُردستان می‌دهد. سامی به درستی این تز را مطرح می‌کند که الزاماً کشور بزرگ و دولت بزرگ به نفع طبقه کارگر و جنبش کارگری نیست و گاه ایجاد کشور کوچک انقلابی بیشتر به نفع طبقه کارگر است تا باقی ماندن در چارچوب کشوری بزرگ اما ضد انقلابی. (می‌دانیم که منصور حکمت بر آن بود که کشور بزرگ همواره یا عموماً بر کشور کوچک ترجیح دارد و این را به غلط به درک مارکسیستی از ملت نسبت می‌داد).

به طور کلی هرگونه شرایطی که زمینه را برای بسط دموکراسی و در نتیجه امکان بسط و تکامل مبارزه طبقه کارگر و زحمتکشان فراهم کند، خواه این شرایط در «کشوری کوچک» بوجود آید یا در «کشور بزرگ چند ملتی» به نفع طبقه کارگر است. این امکان را نباید نفی کرد که چنین شرایطی احتمال دارد در ایجاد کشور مستقل گُرد به وجود آید، ضمن اینکه این امر با حق ملت گُرد در تشکیل دولت خود نیز همخوانی دارد. مسئله‌ای که در اینجا مطرح است تبدیل این امکان به ضرورت است. رفیق سامی یا هر کس دیگر که بعنوان راه‌حل مشخص از تشکیل دولت گُرد (خواه زیر نام برقراری سوسیالیسم در گُردستان یا نام دیگر) سخن می‌گوید باید چند چیز را ثابت کند و توضیحاتی قانع‌کننده (برای کارگران و زحمتکشان گُرد) بدهد.

<sup>۷</sup> منصور حکمت این تز را که ملت محصول ناسیونالیسم است از «هابسبام» گرفته که خود او از «گلنر» اقتباس کرده است. حکمت در مقاله «ملت، ناسیونالیسم...» این تز را همچون نظری که خود ابداع کرده جلوه می‌دهد. این نظر ایده‌آلیستی و ذهنی‌گرایانه اساس تحلیل حکمت از ملت و مسئله ملی است.

۱) تشکیل دولت مستقل کُرد ممکن است؟ (منظور کُردستان ایران است چون حداقل در چشم‌انداز قابل پیش‌بینی - وحدت کُردستان بزرگ مورد نظر رفیق سامی نیست.) و این دولت، دولتی قابل دوام و پابرجا (Viable) می‌تواند باشد؟

۲) تشکیل دولت مستقل کُرد به سود طبقه کارگر و مردم زحمتکش کُرد است؟

۳) ارگان تشکیل حکومتی انقلابی و دمکراتیک در سرتاسر ایران کنونی که برابری حقوق ملت‌های ساکن ایران را برسمیت بشناسد و همه تبعیض‌ها و ستم‌های ملی را از میان بردارد، حق تعیین سرنوشت ملت‌های ساکن ایران (یعنی حق جدا شدن آنها هر زمان که اکثریت شهروندان آن ملت بخواهند) را بپذیرد وجود ندارد یا چنین امکانی بسیار کم است و یا حتی اگر این امکان وجود داشته باشد حکومت مستقل کُرد بر آن مرجح است. رفیق سامی در مورد پاراگراف (۱) نظرش مثبت است و آن را اگر نه تنها یا بهترین آلترناتیو بلکه واقع بینانه‌ترین آلترناتیو می‌داند.

دلایل سامی از این قرار است؛

الف) کُردستان - برخلاف دیگر نقاط ایران - هیچگاه زیر نفوذ سیاسی رژیم جمهوری اسلامی قرار نداشته و این رژیم فقط این منطقه را زیر اشغال نظامی دارد و مردم کُرد هیچگاه این رژیم را به رسمیت نشناخته‌اند. رفیق سامی می‌گوید:

دو عامل ویژه (سیاسی) اهمیت خاص دارند یکی اینکه دین و بطور ویژه مذهب شیعه در سیاست کُردستان نقشی نداشت و دوم اینکه خواسته‌های مردم کُرد که بارها در اجتماعات اعلام شده توسط رژیم رد شده است. (صفحه ۳۳ و ۳۴).

این رژیم و به‌طور کلی بورژوازی حاکم در ایران نه تنها بر کارگران و زحمتکشان کُرد ستم می‌کند و آن را در قدرت و امتیازات خود شریک نمی‌کند و هر چند بورژوازی کُرد و جریانهای سیاسی نماینده آن (که از نظر رفیق سامی اساساً حزب دموکرات کُردستان ایران است) به اشکال مختلف درصدد سازش با رژیم یا جناح‌هایی از آن بوده‌اند. خلاصه اینکه رژیم جمهوری اسلامی از نظر سیاسی در کُردستان نفوذ ندارد و سلطه‌اش فقط نظامی است و اگر نیروهای اشغالگر رژیم از کُردستان بیرون رانده شوند هیچ نیروی طرفدار رژیم باقی نخواهد ماند و نیروهای داخلی کُرد می‌توانند زمام امور را به‌دست بگیرند و روند سیاسی را از طریق مبارزات طبقاتی داخلی - که از دیدگاه رفیق سامی اساساً با مبارزه بین کومه‌له و حزب دموکرات نمایندگی می‌شود ادامه دهند و نتیجه چنین مبارزه‌ای به شرط پیروزی کومه‌له برقراری سوسیالیسم در کُردستان خواهد بود.

ب) دلیل دوم رفیق سامی این است که کومه‌له که از دید او نماینده جریان سوسیالیستی در گُردستان است از نفوذ قابل ملاحظه‌ای برخوردار است<sup>۸</sup> و برغم انشعاب‌ها و سیاست‌های متفاوت و گاه متناقض از جانب جریانات مختلفی که تحت این نام فعالیت می‌کنند یا زمانی می‌کردند، باز هم مردم گُرد جریان چپ را با نام کومه‌له می‌شناسند.

پ) دلیل دیگر رفیق سامی این است که:

«نه تنها مردم گُردستان بلکه میتوان گفت به درجه زیادی اکثریت مردم نیز خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی هستند و این فاکتور بسیار مهم و متغیر در تأثیرگذاری در مورد آینده گُردستان نیز هست. تأثیر پذیری و تأثیر گذاری بین مبارزات گُردستان و دیگر مناطق ایران چیزی نیست که کسی بتواند آن را انکار کند و یا آن را نادیده بگیرد». (صفحه ۴۰) او سپس می‌افزاید «هرگونه تحول در آینده گُردستان که منجر به ختم اشغال گُردستان بشود - حال این تحول از طریق اعتراضات اجتماعی و توده‌ای و قیام توده‌ها باشد یا در اثر فشارها و عوامل بیرونی و خارجی یا هر دوی آنها، نیروی گرایش چپ در گُردستان به دلیل پایه اجتماعی و توده‌ای یک پای اصلی معادلات قدرت خواهد بود». (صفحه ۴۰ و ۴۱).

دیده میشود که «ختم اشغال گُردستان» و به دنبال آن "شرکت چپ در معادلات قدرت به عنوان یک پای اصلی براساس یک رشته فرض‌ها - اگر نگوئیم آرزوها صورت می‌گیرد. بحث روی نیروهای واقعی در گیر و امکان عملی و عینی غلبه یکی بر دیگری نیست. بحث بر سر این است که اگر نیروهای رژیم از گُردستان بیرون روند (و مانند بچه آدم ساکت بمانند قصد بازگشت هم نداشته باشند) آنگاه نیروهای چپ و در نتیجه کومه‌له یک پای اصلی معادلات قدرت خواهد بود. «گرایش چپ» یا «نفوذ اجتماعی چپ» و غیره تا هنگامیکه به صورت تشکل، تشکلی که رهبران واقعی و عملی جنبش کارگری و توده‌ای را در برگیرد درنیامده باشد، تنها گرایشی افلاطونی به انقلاب و مبارزه است و کارساز نخواهد بود. من منکر شرکت فعال و در مقاطعی رهبری جنبش مردم گُرد از جانب کومه‌له نیستم. منکر نقش مثبت کومه‌له در کُل مبارزات آزادیخواهانه در ایران نیستم، بحث این است که گذشته با حال فرق دارد چه از نظر درجه نفوذ نیروی سیاسی، چه از نظر مبارزه جویی توده‌ها، چه از لحاظ قدرت نظامی، امنیتی، اطلاعاتی، اقتصادی و تبلیغاتی رژیم و چه از جهت تغییرات اجتماعی - اقتصادی‌ای که در این سی سال اخیر در جامعه - و از جمله در گُردستان رخ داده است. من در صفحات پیشین کارگران مزدی گُردستان را حدود ۵۰۰ هزار نفر تخمین زدم (احتمالاً رفیق سامی شمار کارگران گُردستان را بیش از این می‌داند، اما اینجا بحث برسر این نیست). سوال اینست که از این ۵۰۰ هزار نفر کارگر نمی‌گویم ۵۰ هزار نفر بلکه حتی آیا ۵۰۰ کارگر فعال در محیط کار و زندگی به‌طور متشکل با «گرایش چپ» وجود دارد که به استراتژی کومه‌له پایبند باشد و حاضر به مبارزه انقلابی برای تسخیر قدرت باشد؟ رفیق سامی به درستی به «ح ک ۱» انتقاد می‌کند که شما نمی‌توانید خود را حزب سراسری کارگران ایران یا "حزب کمونیست ایران" بنامید چون در بین کارگران نقاط دیگر ایران نفوذی ندارید. پرسش من اینست که نفوذ واقعی کومه‌له (نه همچون گرایش

<sup>۸</sup> عدالتخواهی و حق طلبی را امروز در گُردستان جز جریان و گرایش چپ نمایندگی نمی‌کند. . . گرایش چپ و سوسیالیستی در گُردستان به‌عنوان یک گرایش اجتماعی و توده‌ای قوی است. . . در گُردستان اساساً گرایش چپ برای یک دوره طولانی توسط کومه‌له تا قبل از انشعابات اخیر [کدام انشعابات؟] نمایندگی میشد. این حکم را امروز با چنان قطعیتی نمیتوان داد (صفحه ۱۷ و ۱۸)

اجتماعی، که چیزی مجرد است و الزاماً تجسم نمی‌یابد بلکه همچون تشکلی واقعی در میان کارگران و زحمتکشان گُرد چقدر است؟ مسلم است که چنین پرسشی را با قوت بیشتر از همه احزاب و سازمانهای ایران که خود را مارکسیست یا کمونیست می‌نامند می‌توان پرسید.

تا زمانی که به چنین پرسشی پاسخ داده نشده نمی‌توان ادعا کرد:

«در هر صورت من خواستم در اینجا بر این مسئله تأکید کنم که امکان قدرت‌گیری جریان چپ و زمینه‌های واقعی آن در گُردستان وجود دارد (صفحه ۴۲)»

اما تنها نیروی مادی و تشکیلاتی مطرح نیست بلکه سیاست و خط‌مشی هم اهمیت دارد و حتی اهمیت درجه اول.

رفیق سامی از «کومه‌له» در سی سال اخیر سخن می‌گوید چنانکه گوئی موجود یکپارچه با خط‌مشی ثابتی بوده و همواره مارکسیسم انقلابی راهنمای عمل او بوده است.

کومه‌له از سال ۱۳۵۹ به بعد خط‌مشی و دیدگاههای منصور حکمت و گروه او را پذیرفت. به‌رغم جدائی، یعنی «ح.ک.ا.» و «ح.ک.ک.ا.»، و بعد از آن انشعابات دیگر در جریان‌های حکمتی و در درون کومه‌له، اکثریت عظیم کسانی که خود را جزء «کومه‌له» می‌دانند از جمله خود رفیق سامی به استناد همین نوشته‌اش در کشان از سوسیالیسم و مسائل جنبش کارگری و مسائل انقلاب اساساً و ماهیتاً همان درک منصور حکمت است.

من در اینجا بطور خلاصه و فهرست‌وار به انحرافات نظری منصور حکمت اشاره می‌کنم. انحرافات آنی که نه «حکا» نه «کومه‌له»، بدان برخوردی انتقادی نکرده‌اند.

#### ۱) در زمینه درک از سرمایه‌داری

✓ منصور حکمت جوهر سرمایه‌داری را استثمار نیروی کار می‌داند. هر چند با این درک برخی از پدیده‌های جامعه‌ی سرمایه‌داری را می‌توان توضیح داد و فهمید اما برخی از پدیده‌های مهم سرمایه‌داری را صرفاً با استثمار نیروی کار نمی‌توان توضیح داد. سرمایه‌داری دارای دو قطب کار و سرمایه است و تضاد بنیادی سرمایه‌داری همچون تضاد بین سرشت اجتماعی تولید و سرشت خصوصی مالکیت وسائل (تصاحب وسائل تولید) بیان می‌شود. اگر ما صرفاً استثمار نیروی کار را در نظر بگیریم و تحولات قطب دیگر یعنی سرمایه یا مالکیت خصوصی وسایل تولید را نبینیم نه انباشت را می‌توانیم درست بفهمیم و نه بویژه تمرکز سرمایه را. به همین جهت است که در توضیحی که منصور حکمت از سرمایه‌داری می‌دهد به هیچ رو کلمه‌ای در باره تمرکز سرمایه و نتیجه نهائی آن که انحصار سرمایه است حرف نمی‌زند. منصور حکمت در برنامه «حکا» از امپریالیسم حرف می‌زد (که جوهر آن را صدور سرمایه و استثمار نیروی کار ارزان می‌دانست که نادرست است و جوهر امپریالیسم سرمایه انحصاری است و استثمار نیروی کار ارزان، تقسیم و تجدید تقسیم جهان،

ادغام سرمایه صنعتی و بانکی و ایجاد سرمایه مالی و انحصارات مالی، صدور سرمایه و غیره همگی ناشی از خصلت انحصاری سرمایه‌اند). در برنامه «یک دنیای بهتر» منصور حکمت «یک جهشی» انجام می‌دهد و کلاً امپریالیسم همچون سرمایه انحصاری و مرحله عالی تکامل سرمایه‌داری را منکر می‌شود. (در یک دنیای بهتر از امپریالیسم در مفهوم اقتصادی آن خبری نیست!)

✓ ندیدن فرق بین سرمایه و زمین و سرمایه‌دار و زمیندار. چون این موضوع را در صفحات پیش توضیح دادم دیگر تکرار نمی‌کنم.

✓ ندیدن نقش دهقانان در جامعه سرمایه‌داری و چگونگی برخورد پرولتاریا بدانان. در جامعه سرمایه‌داری حکمت دهقان و بطور کلی تولید کننده مستقل که صاحب وسایل تولید خود است گوئی اصلاً وجود ندارد. چنین بنظر می‌رسد که حکمت این پروسه را که مولدان خرد و مستقل در جامعه سرمایه‌داری تجزیه میشوند (بخش کوچکی از آنان سرمایه‌دار و بخش بزرگی شان به پرولتر یا نیمه پرولتر تبدیل می‌گردند) پروسه‌ای تمام شده می‌داند: گوئی در جامعه تنها کارگران و سرمایه‌داران وجود دارند<sup>۹</sup> این امر بویژه از نظر تعیین استراتژی و تاکتیک مبارزه طبقه کارگر اهمیت دارد و در بحث منصور حکمت غایب است.

## ۲) در زمینه درک از سوسیالیسم و کمونیسم

✓ درک از سوسیالیسم همچون یک ایده‌آل (آرمان) که ریشه تاریخی هزاران ساله دارد و نه بمتابه یک شیوه تولیدی و شکل‌بندی اجتماعی - اقتصادی که نتیجه اجتناب ناپذیر تکامل تضادهای سرمایه‌داری است.

✓ منصور حکمت در «یک دنیای بهتر» می‌نویسد: «تصویر همه از یک زندگی مطلوب و یک دنیای ایده‌آل بی‌شک یکی نیست»

ادامه دارد

---

<sup>۹</sup> دهقانان حتی در جوامع سرمایه‌داری بسیار پیشرفته مانند آمریکا، فرانسه، آلمان، انگلستان و غیره اهمیت زیادی دارند: با آنکه کلاً جمعیت مولدان کشاورزی در این کشورها از چند درصد کل جمعیت فعال تجاوز نمی‌کند اما نقش آنها در اقتصاد و سیاست (بویژه در فرانسه و آمریکا) بسیار بیش از این است.